دریچه

## خاورمیانه میزبان موج سوم دموکراسی

**سعدالدین ابراهیم**

■ این روزها در رسانه‌های غربی بسیار از بهار دموکراتیک برای کشورهای عربی یاد می‌کنند. این اشاره‌ای روشن به حوادثی است که از تونس و مصر شروع شد و دو رژیم حاکم بر این کشورها را سرنگون ساخت، اما این موج ادامه دارد و اعتراض‌های مردمی علیه سایر رژیم‌های دیکتاتوری از جمله یمن، لیبی و حتی رژیم‌های پادشاهی مانند اردن، بحرین و مغرب جریان دارد و مردم خواستار دموکراسی بیشتر هستند. آنها دست‌کم می‌خواهند قدرت اجرایی، یعنی مدیریت روزمره کشور، در اختیار حکومت‌های دموکراتیک و انتخابی باشد و اکثریت مردم بتوانند بر آنها نظارت داشته باشند یا حساب کشی کنند و هر چهار یا پنج سال یک‌بار آنها را تعویض نمایند.

می‌دانیم که شکل حکومتی مبتنی بر دموکراسی امروزه یکی از بهترین اشکال حکومتی در بین ملت‌های جهان شناخته می‌شود. در حال حاضر از مجموع ۱۹۰ کشور که عضو سازمان ملل هستند، حدود ۱۲۰ تای آنها دارای دموکراسی کامل یا نیمه‌کامل است. این نتیجه ارزیابی سازمان «خانه آزادی» است که می‌گوید دو سوم کشورهای جهان از نوعی دموکراسی برخوردار هستند که ویژگی اصلی آن گردش مسالمت‌آمیز قدرت در هر دو قوه مقننه و مجریه به صورت دوره‌ای است و این کار نه از طریق انقلاب‌ها یا کودتاها که از طریق صندوق‌های رای انجام می‌شود.

در سال ۱۹۷۴، تعداد کشورهای دموکراتیک جهان بیش از ۵۰ کشور از مجموع ۱۰۰ کشور عضو سازمان ملل متحد در آن زمان نمی‌شد. یعنی تعداد کشورهای دموکراتیک فراتر از ۵۰ درصد نمی‌رفت اما طی ۳۰ سال گذشته این روند سیری صعودی داشته و تعداد بیشتری از کشورهای جهان را در این اردوگاه قرار داده است. به طوری که هم‌اکنون تعداد کشورهای دموکراتیک به میزان سه چهارم اعضای سازمان ملل می‌رسد. این رشد فزاینده در کشورهای دموکراتیک بسیاری از دست‌اندرکاران علوم اجتماعی را به خود مشغول داشته و یکی از آنها یعنی ساموئل هانتینگتون را برآن داشت تا تعبیر «موج سوم دموکراسی» را درباره این روند به‌کار برده و آن را از موج اول و دوم جدا کند. موج اول دموکراسی در فاصله انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) و جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) به وقوع پیوست و موج دوم نیز ۵۰ سال بعد اتفاق افتاد.

اما موج سوم از آن دو بزرگ‌تر بود. زیرا کشورهای مختلفی را از همه قاره‌ها، نژادها و رنگ‌ها در برگرفت به جز مسلمانان و اعراب. از این‌رو ساموئل هانتینگتون به‌صورتی شتابزده مطلبی گفت که مضمونش این بود که فرهنگ اسلامی و دنیای مسلمانان با دموکراسی ضدیت دارد و همین مساله برای سال‌های طولانی در محافل آکادمیک غربی رایج شد. همین مساله موجب شد تا حاکمان مستبد عرب برای خود توجیهی یافته و به تکروی و بقای بیشتر خود در قدرت ادامه دهند.

نگارنده و تعدادی از نویسندگان به هانتینگتون پاسخ دادند و برداشت‌های او را نژادپرستانه دانستند و هنگامی که در اندونزی انقلاب شد که بزرگ‌ترین دولت اسلامی به حساب می‌آمد و حاکم نظامی مستبدی به نام سوهارتو داشت و به دموکراسی تبدیل شد و به واقع پس از هند و ایالات متحده سومین کشور بزرگ دموکراتیک جهان را شکل داد ما نفس راحتی کشیدیم و دلایل‌مان برای تبرئه اسلام و مسلمانی از اتهام دشمنی با دموکراسی قوی‌تر شد. بعدها بقیه کشورهای اسلامی نیز مانند مالزی، ترکیه، کویت و سنگال به این روند پیوستند. این تحولات دموکراتیک سخنان هانتینگتون پیرامون جنگ تمدن‌ها را تضعیف کرد. اما در همان حال آکادمیسین مشهور دیگری از دانشگاه پرینتسون به نام برنارد لوییس برخاست که مطلب دیگری را عنوان کرد. مطلبی که کمتر از همان برداشت‌های نژادپرستانه قبلی نبود. وی گفت، فرهنگ عرب و عربیت به‌طور کلی فرهنگی استبدادی است. این گفتار در سطح وسیعی به‌خصوص پس از حادثه انفجار مرکز تجارت جهانی در نیویورک (۲۰۰۱/۹/۱۱) بازتاب یافت. زیرا تعدادی از اعضای سازمان «القاعده» به رهبری اسامه بن‌لادن که یک سعودی و ایمن الظواهری که یک مصری است عامل این حادثه معرفی شدند.

واقعیت امر هم این بود که گفتار برنارد لوییس درباره دشمنی اعراب با دموکراسی بسیار بیشتر از نظریه پیشینیان پایداری کند به خصوص به دلیل تحرک صهیونیست‌ها و طرفداران اسراییل در غرب که این مساله را در سطحی گسترده رواج می‌دادند. آنها این طور وانمود می‌کردند که اعراب و کشورهایشان که سرزمین‌های اسلامی باشند به‌طور کلی سرزمین‌هایی بدون دموکراسی هستند و در عوض اسراییل به خود می‌بالید که تنها دموکراسی خاورمیانه است. از این رو دشمنی اعراب با اسراییل این طور توجیه می‌شد که نه به خاطر اعمالی که اسراییل در حق ملت فلسطین انجام می‌دهد بلکه به خاطر دشمنی اعراب با دموکراسی است. اکنون با بروز انقلاب‌های دموکراتیک در تونس، مصر، سوریه، یمن و لیبی می‌رود که مساله دشمنی اعراب با دموکراسی به کلی فراموش شود و جای آن را تعبیر دیگری در رسانه‌های غربی بگیرد که از آن به «بهار عربی» یاد می‌شود.

**منبع: الرایه**

منبع: Getty image

### این دلارهای بی‌زبان

# مشکل اصلی آمریکا افغانستان است

**پاتریک سیل/ترجمه: محمدعلی عسگری**

بزرگ‌ترین مشکل باراک اوباما در سیاست خارجی‌اش به نظر شما چیست؟ آیا ظهور چین به عنوان یک رقیب جهانی برای ایالات متحده؟ یا روابط ظریف با روسیه که به نظر راضی‌کننده نمی‌رسد؟ یا تلاش برای منصرف کردن اسراییل از ایجاد یک جنگ جدید از جمله یک جنگ تازه در خاورمیانه یا ناکامی آمریکا در وارد آوردن فشار بر اسراییل برای دست یافتن به پیشرفتی در روند صلح با فلسطینی‌ها؟ یا خسارت‌های دیگری که آمریکا از بابت انقلاب جوانان عرب می‌کشد که به «بهار عربی» موسوم شده است؟

تردیدی وجود ندارد که همه این مسایل ذهنیت تعداد زیادی را در واشنگتن به خود مشغول داشته است اما فراتر از همه این مسایل مشکل بزرگ آمریکا در شرایط کنونی نحوه حل مساله افغانستان است. از ۱۰ سال پیش آمریکا درگیر جنگ در افغانستان است و به نظر نمی‌رسد با توجه به چشم‌اندازهای پیش رو افق جدیدی برای عقب‌نشینی حساب‌شده از این کشور وجود داشته باشد. ناتو حدود ۱۴۰ هزار سرباز را در افغانستان مستقر کرده است که صدهزار نفر آن نیروهای آمریکایی هستند. قرار است عملیات نظامی ناتو، اگر تمدید نشود، تا پایان سال ۲۰۱۴ استمرار داشته باشد. گفته می‌شود تاکنون هزار و ۵۰۰ سرباز آمریکایی در افغانستان کشته و هزار و ۱۵۰ نفر دیگر مجروح شده‌اند. گرچه این تعداد از قربانیان دردناک خواهد بود اما دردناک‌تر ارقام حیرت‌آوری است که راجع به هزینه‌های مالی گفته می‌شود. این جنگ تاکنون ۴۲۰میلیارد دلار (یعنی حدود نصف هزینه جنگ ویرانگر عراق) هزینه داشته است. میزان هزینه‌های سال‌جاری مالی در افغانستان به ۱۱۳ میلیارد دلار بالغ می‌شود و این علاوه بر بودجه ۱۰۷ میلیارد دلاری اضافی برای سال ۲۰۱۲ است. اینها مبالغ هنگفتی است. اگر قرار بود با این پول فرصت‌های شغلی ایجاد شود کشورهای عربی و آفریقایی را متحول می‌کرد. کمااینکه با آن می‌شد مشکل آوارگان فلسطینی را حل و برای میلیون‌ها نفر آب آشامیدنی تهیه کرد یا بیماری‌های متعددی را ریشه‌کن ساخت یا برای مشکلات دیگری چاره‌اندیشی کرد. اما همه این پول خرج جنگی شده است که در آن نمی‌توان بارقه‌ای از پیروزی دید. بیهوده نبود که سناتور جان کری گفت: این هزینه را «نمی‌توان ادامه داد» به‌خصوص در شرایطی که آمریکا خود با کسری بودجه مواجه است.

از جمله عجایب دیگر جنگ افغانستان این است که ایالات متحده ۲۸ میلیارد دلار برای حمایت از ارتش افغانستان صرف کرده است؛ ارتشی که تاکنون توانسته است ۳۵۰ هزار سرباز را جذب خود کند. این درحالی است که وزارت دفاع آمریکا خواستار ۱۲/۸ میلیارد دلار دیگر اضافی تا پایان سال ۲۰۱۲ شده است. اما چه کسی قرار است هزینه این ارتش بزرگ را به‌خصوص پس از خروج ایالات متحده از افغانستان تامین کند؟ به نظر نمی‌رسد هیچ دولتی در افغانستان توان چنین ولخرجی‌ای را داشته باشد. آیا آمریکا در آینده خواهد آمد تا فاکتورهایش را پرداخت کند؟ در یک نگاه دیگر وضعیت افغانستان را نمی‌توان از وضعیت فجیع مرزهای پاکستان جدا کرد. آمریکا اخیرا اصطلاح «افپاک، afpak» را برای معرفی عملیات نظامی در مرزهای افغانستان و پاکستان وضع کرده است. این دو کشور که یکی از آنها مجهز به سلاح‌های اتمی است، حدود ۲۰۰ میلیون جمعیت دارند که اکثر آنها را فقیران تشکیل می‌دهند. بعضی از آنها را کسانی تشکیل می‌دهند که به دلیل قتل و ویرانی حاصل عملیات آمریکایی‌ها نسبت به این کشور دشمنی شدیدی دارند و به همین دلیل همچنان فضا برای وقوع هرگونه هرج و مرج سیاسی در سطحی گسترده مهیاست.

اکثر ناظران در افغانستان بر این باورند که راه‌حل این نزاع نه نظامی بلکه سیاسی است. اما این طرح کی و کجا و توسط چه کسی پیشنهاد خواهد شد؟ به نظر می‌رسد دولت فعلی آمریکا آمادگی پاسخ دادن به این پرسش‌ها را نداشته باشد.

جو بایدن، معاون رییس‌جمهور آمریکا موافق عقب‌نشینی سریع از افغانستان است. او از همان ابتدا با مساله «افزایش تعداد نیروها» در افغانستان که بعدها باراک اوباما با ارسال ۳۰هزار سرباز جدید موافقت کرد، میانه خوشی نداشت. مشاور برجسته دیگری که در برابر اوباما از تردیدهای خود درباره حفظ سطح بالای نیروها در افغانستان صحبت کرد ژنرال جیمز کارتوایت یک فرمانده نیروی دریایی بود. اوباما شیفته این ژنرال بود و می‌خواست او را به جای دریاسالار مایک مولن انتخاب کند که ریاست ستاد مشترک ارتش را بر عهده دارد. توصیه‌های مستقیم و تند وی به رییس‌جمهور بدون هماهنگی با مولن و رابرت گیتس، وزیر دفاع که هر دو به شدت از افزایش نیروها در افغانستان حمایت می‌کنند موجب طرد او شد. از همین‌رو به نظر می‌رسد مارتین دمپسی که هم‌اکنون پست ریاست ستاد ارتش آمریکا را بر عهده دارد به جای او تعیین شود. به این ترتیب، کارتوایت بهای اشتباه خود را پرداخته و بازنشست خواهد شد. ژنرال دیوید پترائوس، فرمانده نیروهای خارجی در افغانستان یکی دیگر از کسانی است که به شدت موافق «افزایش نیروها» است. وی امیدوار است که در افغانستان همان پیروزی‌هایی را به دست آورد که در عراق به دست آورد. انتظار می‌رود پترائوس ماه سپتامبر آینده از افغانستان برود تا بتواند به مسوولیت‌های جدید خود در سازمان سیا بپردازد.

به همه این افکار متفاوت، اختلافات موجود در بین واشنگتن و هم‌پیمانانش را هم باید اضافه کرد. آندرس فوگ‌راسموسن، دبیرکل ناتو که در این میان نظر تعیین‌کننده‌تری دارد با کاهش نیروهای آمریکایی مخالف است. وی در گفت‌وگو با فایننشنال تایمز انگلستان اعلام کرد: کاهش تعداد نیروها یک اشتباه محض است. نمی‌خواهیم پس از ترک این کشور یک خلاء امنیتی به وجود آید. وی همچنین یادآور شد: فشار نظامی بیشتر بر جنبش طالبان، راه را برای آشتی هموار خواهد کرد. البته تعداد زیادی از ناظران معتقدند چنین نتیجه‌ای را نمی‌توان انتظار داشت و اهداف راسموسن تردیدبردار است. به گفته آنان به نظر می‌رسد او بیشتر به حفظ ابهت ناتو می‌اندیشد و گمان می‌کند که پیش از ترک افغانستان باید با هم‌پیمان خود (آمریکا) تسویه‌حساب کند. درحالی که راسموسن بر استمرار عملیات مبارزه با شورشیان تاکید می‌ورزد؛ مساله‌ای که به تعداد زیادی نیرو احتیاج دارد. کارشناسان آمریکایی بر این نکته تاکید دارند که بهتر است آمریکا به سمت عملیات مبارزه با تروریسم برود که گروه‌هایی کوچک را می‌طلبد مانند آنچه درباره بن‌لادن اتفاق افتاد.

این کارشناسان معتقدند: تعقیب اعضای طالبان توسط آمریکا و کشتن آنها یک حماقت مطلق است به ویژه در فضایی که باید با آنها بر سر یک راهکار سیاسی گفت‌وگو کرد. برای فراهم شدن چنین شرایطی باید فضاسازی کرد. به‌خصوص باید حملات موشکی هواپیماهای بدون سرنشین آمریکایی و عملیات هوایی نیروهای این کشور یا حملات شبانه به مناطق مسکونی که موجب مرگ شهروندان عادی می‌شود به کلی کاهش یابد. حمله‌ای را که ناتو اخیرا ترتیب داد منجر به کشته شدن ۱۴ شهروند افغانی شد که در بین آنها ۱۱ کودک در سنین دو تا هفت سال دیده می‌شد. حامد کرزای، رییس‌جمهور افغانستان خشمگینانه در آخرین هشدار خود به نیروهای ناتو از آنها خواست که این‌گونه عملیات را فورا متوقف کنند. ناتو بابت این عملیات عذرخواست اما دیگر کار از کار گذشته بود.

در مقاله‌ای که اخضرالابراهیمی، فرستاده سابق سازمان ملل به افغانستان به همراه توماس بیکرینگ، معاون وزیر خارجه اسبق آمریکا در روزنامه اینترنشنال‌هرالدتریبیون منتشر کردند، پیشنهاد دادند یک «میانجی بی‌طرف و بین‌المللی» برای حل بحران افغانستان و مذاکره با تمام طرف‌ها تشکیل شود. آنها گفتند این میانجی می‌تواند فردی یا گروهی یا از سوی یک سازمان بین‌المللی یا یک دولت بی‌طرف یا مجموعه چند دولت باشد.

آن دو افزودند: برای به نتیجه رسیدن این راهکار باید به نمایندگان طالبان نیز اجازه مشارکت در دولت مرکزی یا والی استان‌ها شدن و همچنین به نیروهای خارجی نیز تضمین برای بازگشت داده شود. به گفته آنها، کمک‌های اقتصادی ضروری است و بخشی از هزینه‌های جنگ به حساب می‌آید. همچنین جامعه بین‌المللی باید برای حفظ صلح و اجرای هرچه که بر آن توافق شده است تلاش کند.

این به نظر موضعی عاقلانه می‌رسد. اما به نظر می‌رسد اوباما اهمیت بیشتر را به افرادی می‌دهد که خواستار ادامه جنگ هستند. به جای اینکه از بین مشاورانش به کسانی بها دهد که به برپایی صلح فکر می‌کنند. اوباما نتوانست بین اعراب و اسراییل صلحی برقرار کند آیا در ایجاد چنین صلحی در افغانستان نیز ناکام خواهد ماند؟

**منبع: الحیات**

## تابستان داغ سیاست مصر

کارشناسان و سیاستمداران مصری حجم اختلافات مطرح شده پیرامون نحوه تدوین قانون اساسی این کشور را و اینکه این اقدام پیش از برگزاری انتخابات باشد یا پس از آن، کم اهمیت جلوه می‌دهند و می‌گویند: در حال حاضر بزرگ‌ترین چالش فراروی انقلاب شان، نحوه عملکرد و نقش احزاب قدیمی یا تازه تاسیس شده و تعیین اصولی کلی و «فرا قانونی» است که بتواند آزادی‌های عمومی و منافع ملی کشورشان را تضمین کند. در خلال همایشی که پیرامون نقش احزاب مصر پس از انقلاب ۲۵ ژانویه در قاهره تشکیل شده بود، عصام‌العریان معاون رییس حزب جدید «آزادی و عدالت» - حزبی که اخیرا توسط اخوان‌المسلمین تاسیس شد – مخالفت خود را با تدوین قانون اساسی پیش از برگزاری انتخابات ابراز داشت و گفت: این کار برخلاف نتایج رفراندومی است که اخیرا درباره اصلاح قانون اساسی برگزار شد. ما باید ابتدا طبق آن اصلاحات انتخابات را برگزار و سپس مجلس هیاتی را مامور تدوین قانون اساسی جدید کنیم. العریان همچنین از دخالت‌های خارجی انتقاد کرده و با اشاره به اظهارات تونی بلر نخست‌وزیر سابق انگلستان که گفته بود باید انتخابات پارلمانی را زودتر برگزار کرد، گفت: طرف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نمی‌خواهند انقلاب ما کامل شود و کشور ما را از وابستگی به غرب که در دوره رژیم سابق به وجود آمده بود، نجات دهد.

وی همچنین مخالفت خود را با کنار گذاشتن هر حزب یا جریانی از حیات سیاسی مصر اعلام کرده و می‌گوید: «مگر افراد یا گروه‌هایی که دادگاه آنها را محکوم کرده باشد». العریان حیات سیاسی مصر را تنها منحصر به احزاب نمی‌داند و می‌گوید: باید به نقش جامعه مدنی و سندیکاها و موسسات خصوصی توجه کرد و می‌افزاید: تحقق این امر است که تحول آگاهی سیاسی و اجتماعی مصری‌ها را پس از انقلاب تضمین می‌کند.

العریان بر سالم بودن انتخابات آینده تاکید دارد و می‌گوید: باید تضمین‌های کافی در این‌باره وجود داشته باشد و بتواند همه جریان‌ها را صرف نظر از قدرت‌شان یا دوره زمانی کارشان فرا گیرد. از این رو به اعتقاد او قانونی را که کمیته مرکب از نمایندگان احزاب و نیروهای ملی اخیرا تدوین کردند تا اندازه زیادی به تحقق این هدف کمک خواهد رساند. دکتر عمرو حمزاوی استاد علوم سیاسی و نماینده موسسین حزب‌الحریه مصر نیز در این همایش سخن گفت. وی نسبت به تشدید بحث و جدل‌ها پیرامون نحوه تدوین قانون اساسی پیش از انتخابات اظهار نگرانی کرد و گفت: بهتر است پایه‌های دموکراسی در کشور تحکیم شود. این امر با تمکین کردن به نتایج همه‌پرسی شروع می‌شود و باید به همین روال انتخابات را برگزار کرد تا مصری‌ها از همین ابتدای کار اعتمادشان را به دموکراسی از دست ندهند. وی در عین حال می‌گوید: نقاط تفاهم بین اردوگاه مخالفان و موافقان بیشتر از نقاط اختلاف است. به گفته او؛ همه‌پرسی برای این برگزار شد که با ایجاد یکپارچگی نیروهای ملی راه را بر بقایای نظام سابق و گروه‌های منفعت‌طلب ببندند تا نتوانند از شرایط بحرانی کنونی و اختلافات موجود سوءاستفاده کنند. وی معتقد است که ورود به جدال برای تعیین قانون اساسی یا انتخاب کمیته تدوین آن و سپس به رفراندوم گذاشتن این قانون، مصر را چهار ماه به عقب می‌اندازد و دوره انتقالی را طولانی‌تر خواهد کرد. این مساله بر حجم تردیدهای خارجی نسبت به امکان استقرار اوضاع داخلی می‌افزاید و سرمایه‌گذاری‌های خارجی را با مشکلاتی مواجه خواهد ساخت. همچنین این مساله موجب طولانی‌تر شدن بقای نظامیان بر قدرت می‌شود، موضوعی که نه نیروهای ملی می‌خواهند و نه نظامیان. حمزاوی به تاخیر انداختن انتخابات را به این بهانه که به احزاب جدید فرصت بیشتری داده شود را نیز «غیرمنطقی» می‌داند و می‌گوید آنچه باعث سنگینی وزن تجربه و خبرگی احزاب می‌شود، عمل میدانی و تجارب پی در پی و متراکم است زیرا «مصری‌ها می‌خواهند این احزاب را در فعالیت‌های عملی و روزمره خود بشناسند و نه تنها در سطح نظری و انتخابات اولین فرصت است نه آخرین آنها». دکتر حمزاوی به همین دلیل از نیروها و احزاب سیاسی می‌خواهد که این مشاجرات را رها کنند و نخواهند که شبیه دولت‌های دیگر به سراغ اصولی کلی و تشکیل کمیته‌ای ویژه برای تدوین قانون اساسی بروند. زیرا تقریبا همه گروه‌های سیاسی بر ضرورت اینکه قانون اساسی جدید باید حاوی اصولی «فرا قانونی» برای حفظ این حقوق باشد، اتفاق نظر دارند. اما جورج اسحاق یکی از رهبران جنبش کفایه با رد اتهامات نسبت به کسانی که خواستار تدوین قانون اساسی پیش از برگزاری انتخابات هستند، می‌گوید: مردم به خاطر ایجاد ثبات بود که به آن اصلاحات رای دادند اما با گذشت چند ماه همین ثبات هم به وجود نیامد. وی همچنین از عدم شفافیت وضعیت سیاسی آینده مصر گلایه کرده و می‌گوید روشن نیست نظامی که می‌خواهد بر سر کار آید، چگونه خواهد بود. وی برای این خواستار تعویق انتخابات است که پیش از آن وضعیت قانون انتخابات معلوم شده و در خیابان‌ها امنیت برقرار شود. وی همچنین خواستار آن است که رهبران حزب منحل شده حاکم (حزب دموکراتیک ملی به رهبری حسنی مبارک و فرزندش جمال) اجازه شرکت در این انتخابات را نداشته باشند. اسحاق از نیروهای اسلامی به خصوص اخوان‌المسلمین نیز می‌خواهد بیشتر درباره دولت مدنی که ادعایش را دارند، توضیح دهند. زیرا دراین‌باره به گفته او تعبیرها و برداشت‌های متعددی وجود دارد. وی در این رابطه به اظهارات یکی از رهبران اخوان اشاره می‌کند که گفته بود مسلمان سکولار و یا چپ وجود ندارد. به اعتقاد وی اگر در برابر یک مسلمان غیرهم فکر چنین موضعی وجود داشته باشد در برابر یک غیرمسلمان چه موضعی وجود خواهد داشت؟

**مردم به خاطر ایجاد ثبات بود که به آن اصلاحات رای دادند اما با گذشت چند ماه همین ثبات هم به وجود نیامد. روشن نیست نظامی که می‌خواهد بر سر کار آید، چگونه خواهد بود**

**منبع: الجزیره**

گزارش

## دبیرکل ماندنی شد

■ بان‌کی‌مون برای دومین بار به سمت دبیرکلی سازمان ملل برگزیده شد. وی در اجلاس عمومی و در برابر نمایندگان ۱۹۲ کشور عضو به منشور سازمان ملل متحد سوگند یاد کرد. اتحادیه اروپا رسما از انتخاب دوباره بان‌کی‌مون استقبال کرد.

به گزارش خبرگزاری‌ها، بان‌کی‌مون با تایید اجلاس عمومی سازمان ملل تا پایان سال ۲۰۱۶ در سمت خود به عنوان دبیرکل سازمان ملل متحد ابقا شد. ۱۹۲ کشور عضو با اتفاق آرا، رای به ادامه کار بان‌کی‌مون دادند. ژوزه امانوئل باروسو، رییس کمیسیون اتحادیه اروپا انتخاب مجدد بان‌کی‌مون را به وی تبریک گفت. بان‌کی‌مون در سخنانش خطاب به مجمع عمومی سازمان ملل گفت: «ما باید کار مشترک مهم خود را ادامه دهیم. اما فعالیت‌های ما باید نتیجه‌ای ملموس برای مردم داشته باشد.» این جمله کنایه‌ای از تازه‌کار بودن و بی‌تجربگی وی بود.

در سال ۲۰۰۹ میلادی سفیر نروژ در سازمان ملل در گزارشی داخلی به دولت متبوعش مدعی شد که بان‌کی‌مون فاقد هر گونه جذابیت برای همکاران خود و کشورهای عضو است. به گفته این دیپلمات نروژی «برخوردهای عصبی» بان‌کی‌مون با کارکنان سازمان ملل متحد کار با وی را بسیار دشوار می‌کند.

از آن تاریخ مدتی می‌گذرد و برخی حوادث بین‌المللی توانایی بان‌کی‌مون در حل مشکلات را بهتر از آغاز فعالیتش آشکار می‌کنند. گرچه بان‌کی‌مون در سازمان ملل دشمنی ندارد، اما هیچ‌کس شیفته او هم نیست. رفتار محترمانه و خویشتن‌دارانه‌اش با دیپلمات‌های خارجی به وی لقب «مار ماهی لغزنده» را داده است.

### دستاوردهای بان‌کی‌مون

بان‌کی‌مون از همان آغاز کار کوشید نشان دهد که سیاستمداری سخت‌کوش و جدی است و خصوصیت «نرم‌خویی» و «سستی» در مذاکرات بین‌المللی برازنده او نیست.

یکی از دستاوردهای بان‌کی‌مون، تلاش او در عرصه مسایل زیست‌محیطی به ویژه جلوگیری از گرمایش زمین بوده است. او همچنین از قربانیان بلایای طبیعی در هاییتی و پاکستان به شدت حمایت کرد و به اصلاح دستگاه اداری سازمان ملل که از زمان کوفی عنان شروع شده بود، کماکان ادامه داد. افزایش زنان در سمت‌های کلیدی سازمان ملل یکی از موفقیت‌های بان‌کی‌مون به شمار می‌آید.

سیاست بان‌کی‌مون در بحران ساحل عاج و پشتیبانی آشکار از دموکراسی و خواست مردم مانع از خونریزی بیشتر در این کشور آفریقایی شد. در خاموش کردن نبردهای خونین در سودان و برگزاری انتخابات نیز نقش بان‌کی‌مون بسیار برجسته است.

با این وجود سازمان‌های حقوق‌بشری در برخی از موارد از رفتار انفعالی بان‌کی‌مون گلایه و انتقاد دارند. به نظر فعالان حقوق‌بشر، دبیرکل سازمان ملل در برابر خشونت برخی دولت‌ها در قبال معترضان و منتقدان داخلی بسیار محتاطانه عمل کرده است. اما دبیرکل سازمان ملل پیرامون تحولات در کشورهای عربی آشکارا جانب مردم را گرفت و دفاع از حقوق شهروندان را مهم‌تر از ثبات سیاسی در منطقه خواند.

دبیرکل سازمان ملل، ۶۷ سال دارد و پیش‌تر وزیر امورخارجه کره‌جنوبی بود. او در سال ۱۹۴۴ در خانواده‌ای متوسط در کره به دنیا آمد. گفته می‌شود که وی در دوران کودکی و نوجوانی حتی در زمستان نیز بدون کفش به مدرسه می‌رفته است. بان، نخست در کره‌جنوبی و سپس در دانشگاه هاروارد در آمریکا به تحصیلات خود ادامه داد. وی متاهل و دارای سه دختر است.